تازه‌های نشر

امکان یک سیاست دموکراتیک

نسبت باروخ اسپینوزا، فیلسوف مشهور هلندی، با دکارت‌گرایی و قراردادگرایی و گسست اساسی از فلسفه‌های رایج آن دوران و از همه مهمتر هگل‌گرایی او را به فیلسوفی مهم به‌ویژه در قرن بیستم تبدیل کرد. فلسفه او زمینه‌ساز ظهور نقد مدعی و عصر روشنگری در قرن هجدهم به‌شمار می‌رود. اهمیت اسپینوزا بیشتر به‌واسطه نگارش مهم‌ترین اثرش، «رساله اخلاق» بود که پس از مرگش به چاپ رسید و در آن تبویت دکارتی را زیر سؤال برد. او تحت تاثیر فلسفه دکارت بود، ولی در تاملات متافیزیکی خود تلاش کرد بر تبویت دکارتی چیره شود و خدا، روح و ماده را در پیوندی واحد به اندیشه درآورد. نخستین کتاب‌ها درباره اسپینوزا و فلسفه او در دوران خود او نگاشته شد. از آن زمان تاکنون اسپینوزاپژوهی با ترجمه و تفسیر آثار او در زبان‌های هلندی، آلمانی، فرانسوی، انگلیسی، ایتالیایی و اسپانیایی تداوم یافته و امروز حجم انبوهی از تفاسیر در زبان‌های مختلف عمدتا اروپایی در دست است. این تفاسیر علاوه‌بر اینکه راهگشای فهم اسپینوزا هستند، از منظری حتی مانعی معرفت‌شناختی برای مواجهه با آثار فیلسوف هلندی عصر روشنگری رادیکال فراهم کرده‌اند. به‌طورکلی تفاسیر ارائه‌شده در باب اندیشه‌های اسپینوزا را از منظرها و با ملاک‌های مختلف می‌توان دسته‌بندی کرد؛ برای مثال می‌توان این ملاک‌ها را در نظر گرفت: براساس سنت‌های فلسفه قاره‌ای و فلسفه انگلوساکسون، براساس تقسیم‌بندی منطقه‌ای‌تر سنت‌های فلسفی فرانسوی، آلمانی، انگلیسی، آمریکایی، ایتالیایی و روسی، براساس سنت‌های یهودی و مسیحی، براساس سیاسی یا غیرسیاسی‌بودن، براساس دموکراتیک یا غیردموکراتیک‌بودن، براساس درون‌ماندگاری یا متعالی‌بودن؛ براساس سوبژکتیویستی یا ضدسوبژکتیویستی‌بودن، براساس لیبرال یا چپ‌بودن، براساس سکولار یا غیرسکولاربودن، براساس مدرن یا پسامدرن‌بودن و براساس انتقادی یا محافظه‌کاربودن. در اغلب تفاسیر مربوط به اسپینوزا نظریه او در باب مقولات مابعدالطبیعه، علم‌النفس، معرفت‌شناسی، علم‌شناسی و نظریه اخلاق او بررسی می‌شود و به سنجش نسبت این ابعاد فکر فلسفی او با الگوی آرمانی‌اش در باب امر سیاسی و قدرت سیاسی پرداخته نمی‌شود. در دهه‌های اخیر مطالعه فکر اسپینوزا از منظر تاریخ اندیشه سیاسی جدی شده و پیوژه اسپینوزا به‌منزله فیلسوف سیاسی موضوع مطالعه متفکران لیبرال و رادیکال قرار گرفته است. در واقع همان‌قدر که محتمل است با شارحان و مفسران مذهبی از اسپینوزا از اصطلاحاتی الهیاتی روبه‌رو شویم، به‌دلیل همین شناسی اسپینوزا و رابطه با تاریخ امکان یک سیاست دموکراتیک خلق می‌شود. کتاب «متافیزیک قدرت؛ درآمدی بر فلسفه سیاسی اسپینوزا» تالیف رضا نجف‌زاده که به‌تازگی به همت نشر ققنوس منتشر شده است، به تحلیل بنیان‌های متافیزیکی فلسفه سیاسی اسپینوزا می‌پردازد. کتاب در دو بخش با عناوین «الهیات و متافیزیک» و «فلسفه سیاسی» منتشر شده است. اسپینوزا در «اخلاق»، نوعی همین‌شناسی و انسان‌شناسی ارائه می‌کند که ناظر است بر روابط خلاقه. شرحی سازنده از هستی درون‌ماندگار و پرداختی عاطفی و میل‌ورز از آزادی انسانی که از رهگذر شادی مجسم و قدرت فکری حاصل می‌شود. در بخشی از کتاب می‌خوانیم: «عقلانیت اسپینوزایی عقلانیتی معاصر است. عقل اسپینوزایی در مقابل عقل فلسفیستی و عقل امپریالیستی تعریف می‌شود. درواقع چون عقل فلسفیستی بسیار زنده و پرقدرت است، عقل اسپینوزایی نیز معاصرت پیدا می‌کند. از یک لحاظ عقل فلسفیستی حاصل تحول و دستکاری در حوزه میل است و عقل اسپینوزایی نیز آزوی دارد میل‌ها و عاطفه‌ها را به دوستی و آزادی معطوف کند. عقل اسپینوزایی مکالمه را رج می‌گذارد. سایر سوبژکتیویستی‌های لیبرترایین.

این اواخر هواداری از کسب‌وکارهای خودگردان کارگری بیشتر شده است. کسب‌وکارهایی که با عناوین دیگر هم به آنها اشاره می‌شود، از جمله تعاونی تولیدکنندگان، دموکراسی در محل کار، مالکیت دموکراتیک، خویش‌فرمایی و مانند اینها. چنان‌که نشان خواهم داد هم برنامه‌های اصلاح‌طلبانه از این ایده هواداری کرده‌اند و هم برنامه‌های انقلابی. پیداست که رادیکال‌ها برای مقابله با شرور سرمایه‌داری به جست‌وجوی بدیل‌هایی برآمده‌اند که مثل اقتصادهای «کمونیستی» شکست‌خورده (یا به واقع سرمایه‌داری‌های دولتی) مستلزم مالکیت دولتی و برنامه‌ریزی بوروکراتیک نباشد. کارل دیویدسون (۲۰۱۱) می‌نویسد موضوعاتی مثل مالکیت و خویش‌فرمایی کارگران موضوعاتی‌اند که هم به لحاظ استراتژیک و هم به لحاظ تاکتیکی در تدوین سیاست‌ها و طرح‌های اصلاحی زرف‌ساختی اهمیتی محوری دارند. سیاست‌ها و طرح‌هایی که برای حرکت به سوی آینده‌ای سوسیالیستی ضروری‌اند.

در چارچوب نظریه لیبرال دموکراسی دشوار است بتوان تبیین کرد که چرا بیشتر مردم در بزرگنمایی، بخش اعظم ساعات بیداری خود را در محیط‌های کاری اقتدارطلبانه می‌گذرانند و اوامر افیونی را اجرا می‌کنند که خود انتخاب‌شان نکرده‌اند. رابرت دال، نظریه‌پرداز سیاسی استدلال می‌کند که «اگر دموکراسی روبه‌ای موجه در اداره کشور است... در اداره‌کردن کسب‌وکارهای اقتصادی هم موجه است... و ما حق داریم که در کسب‌وکارهامان امور خود را به شیوه‌هایی دموکراتیک اداره کنیم». ریچارد ولف (۲۰۱۲)، به‌جای بهره‌گرفتن از این زبان بوزوا دموکراتیک، نقد مارکس بر اقتصاد سیاسی را مبنا قرار می‌دهد. به اعتقاد او کسب‌وکارها نه باید زیر نظر نهضت‌مدیره سهام‌دار باشند نه تحت هدایت مدیران دولتی تحمیلی (چیزی که او به درستی سرمایه‌داری دولتی می‌خواند). از نظر وی، تصمیم‌های اساسی درخصوص تولید و توزیع را باید همان کارگرانی بگیرند که ارزش اضافی را تولید می‌کنند. این کارگران باید به شیوه جمعی و دموکراتیک مدیر خود باشند... و به‌این‌ترتیب کسب‌وکارهای سرمایه‌دارانه را به کسب‌وکارهای خودگردان کارگری بدل کنند... این قبیل پایگاه‌های تولیدی ارزسازان‌یافته باید سازمان‌های دموکراتیک همتای خود در اجتماعات محلی همراهی و همکاری کنند...».

در سال ۱۹۱۸، جی.دی.اچ کول و دبلیو. مولر، دو تن از سوسیالیست‌های صنفی، نوشتند: «سوسیالیست‌ها نباید مسئله خود را برای کارگران به این صورت طرح کنند که «آبا فیبروودن ناخوشایند نیست؟»، مایک بر اولاک بگویند که «فقر چیزی نیست مگر علامت بردگی انسان. برای درمان بیماری باید از کارگردن برای دیگران دست شست»... صورت اراده‌ی کار... در دو کلمه خلاصه می‌شود: مدیریت مستقیم. وظیفه اداره‌کردن فعالانه کسب‌وکار باید به کارگران درکپر آن کار واگذار شود. کار تنظیم تولید، توزیع و مبادله باید در اختیار همان کارگران باشد. آنها باید حق انتخاب مقامات خود را داشته باشند... به واعظان معتبر اجتماع در عرصه اقتصاد بدل شوند. (به‌نقل از فروم ۱۹۵۵، ۴۲۹-۴۳۰؛ ۲۵۰-۲۵۱)

از این‌رو، این ایده که صنعت تحت مدیریت کارگران باشد اصلا جدید نیست. این ایده برمی‌گردد به همان سرآغازهای جنبش‌های سوسیالیستی و کارگری در سده نوزدهم. آنارشیست‌ها همیشه مدافع دموکراسی از پایین به بالا در محل کار بودند و با صنعتی که دولت گردانده آن را مالیم مخالفت کرده‌اند. میخائیل باکونین، بنیانگذار جنبش عدم‌تمرکز آنارشیسم، می‌نویسد: «انجمن‌های تعاونی کارگری نشان داده‌اند که خود کارگران می‌توانند با انتخاب مدیرانی هم‌رتبه خود، مدیرانی که همپایه ایشان عزل می‌گردند، به نحو کارآمد صنعت را اداره کنند» (۱۹۸۰، ۲۲۴).

مارکس هم موافق بود. در «خطابه آغرانین انجمن بین‌المللی کارگران» که در سال ۱۸۶۷ نوشت، مارکس به تصویب رسیدن قانون ۱۰ ساعت کار در روز را پیروزی بزرگی برای کارگران ذکر کرد. به این نکته اشاره کرده‌اند، ولی آنچه از نظر دور مانده این است که مارکس با ستایش از یک پیروزی بزرگتر هم سخن گفته است: «پیروزی سیاست برتری‌ی برای اقتصاد سیاسی کار در برابر اقتصاد سیاسی مالکیت در اره‌ید. از جنبش تعاونی ما سخن می‌گویم. به‌ویژه کارهای تعاونی که به لطف زحمات دست‌تنهای تنی چند از کارگران گسور برپا شده‌اند. درباره ارزش این تجربه‌های سترگ اجتماعی هرچه بگویم کم گفته‌ایم. آنچه با عمل، نه استدلال نظری، نشان داده‌اند که تولید در مقیاس کلان، و موافق با رهنمودهای علم مدرن، می‌تواند بدون وجود طبقه‌ای از اربابان که طبقه‌ای از کارگران را به کار می‌گیرد به پیش رود.» («ساند بیل‌المل اول»، نشر هرمس، ترجمه مراد فرهادپور، چاپ نخبگی، ص۱۰)

طی دهه‌های بعد ایده صنایع خودگردان کارگری تقریبا از برنامه مارکسیستی کنار گذاشته شد. عوض آن، هم احزاب سوسیال‌دموکراتیک و هم احزاب لنینیستی تلاش خود را بر مالکیت دولتی و برنامه‌ریزی متمرکز گذاشتند و قدری لیبر وبه نتیجه رشد بسرای اندکی تکانی به اقتصادهای دولتی خود بدهند به قابلیت بازار آزاد و کسب‌وکارهای از بالا به پایین آن برگشتند. تنها کسانی که این ایده را زنده نگه داشتند آنارشیست‌ها بودند و کسانی که به لحاظ سیاسی با آنارشیسم قرابت داشتند (یعنی سندیکالیست‌ها، سوسیالیست‌های صنفی، تعاونی‌گرایان، کمونیست‌های شورایی و سایر سوسیالیست‌های لیبرترایین).

گروه اندیشه: نخستین انجمن بین‌المللی کارگران که بعدها به بین‌الملل اول یا انترناسیونال اول معروف شد، سال ۱۸۶۴ در لندن تاسیس. سال ۱۸۷۲ به نیویورک منتقل و سال ۱۸۷۶ در کنفرانس فیلادلفیا منحل شد. بین‌الملل اول فدراسیونی بین‌المللی بود متشکل از سازمان‌های کارگری اروپای غربی و مرکزی، بخش‌هایی از اروپا که در آن جنبش کارگری پس از شکست انقلاب ۱۸۴۸ از نو جان می‌گرفت. انترناسیونال اول با تلاش‌های کارگران لندن و پاریس به وجود آمد. بین‌الملل اول بدون کارل مارکس تاسیس شد ولی شاید بدون مارکس و دوام نمی‌یافت. مارکس و انگلس مبهمی اساسی در رهبری بین‌الملل اول داشتند. مارکس از ۱۸۶۴ تا ۱۸۷۲ و انگلس از ۱۸۷۰ تا ۱۸۷۲ در انجمن بین‌المللی کارگران نقش مستقیم داشتند. نه‌تنها جنبش‌های کارگری اروپا در مراحل بسیار متفاوتی از رشد و تکامل بودند، بلکه جنبش‌های عمومی در لندن نیز به منظر وحدت‌بخش مارکس نیاز داشت تا بتواند به نمایندگی‌اش تقریبا همه اسنادی را که شورای عمومی منتشر کرد نوشته بود و کار خود را محدود کند به مسائلی که اتفاق نظر قوری و عمل دسته‌جمعی کارگران را در تصرف خود گرفتند شامل اقداماتی می‌شد از جمله اقدام برای برگزاری اعتصاب در کشورهای گوناگون. جلوگیری از ورود اعتصاب‌شکن‌های خارجی، مبارزه با جنگ، ایجاد همبستگی در مقیاس بین‌المللی و درک دقیق از حقوق کارگران.

پیشروی بین‌الملل در خاک اروپا به کندی صورت می‌گرفت اما از ۱۸۶۷ به بعد یکباره شتاب گرفت. مارکس همچنین در یکی اقتصادی اکثر کشورهای غرب اروپا شاهد اعتصاب‌های گسترده کارگری بودند. در فرانسه، سوییس و بلژیک، مداخله موفقیت‌آمیز بین‌الملل در اعتصاب‌های محلی به شکل‌گیری بخش‌های نیرومند در این کشورها منجر شد و لیبن اعتصاب‌ها ضربه‌های سنگینی بر ایدئولوژی پیروان مکتب پرودون وارد کرد که به دنبال اقتصادی مخالف بودند. ایجاد بیگار ایدئولوژیک طی چهار سال اول فعالیت بین‌الملل بین اندیشه‌های مارکس و پرودون جریان داشت. تا اینکه در سال ۱۸۶۸، چهار سال پس از تاسیس انجمن کارگران، بین‌الملل از لحاظ ایده‌ئولوژیک رفت. کنگره بروکسل در این سال، که

کسب‌وکارهای خودگردان کارگری

انقلاب و دموکراسی در صنعت

شواهد زیادی وجود دارد مبنی بر اینکه کارگران می‌توانند کارگاه‌ها، کسب‌وکارها و صنعت‌ها را مدیریت کنند. در میان انواع اقتصاد خودگردان کدام‌یک کارآمدتر است؟ از چه راهی می‌توان به این مطلوب رسید؟

وین پرایس . ترجمه: مرتضی مختاری

کسب‌وکارهای خودگردان

البته مسئله فقط ایده نیست. کسب‌وکارهای خودگردان کارگری یک تاریخ عملی طولانی هم دارند. از همسان روزهای اول جنبش سوسیالیسم تا به همین امروز. دشوار می‌توان کسب‌وکاری یافت که به نحوی تحت مدیریت یک جور تعاونی تولیدکنندگان نبوده باشد (بگذریم از آن همه تعاونی مصرف‌کنندگان، تعاونی مسکن، اتحادیه‌های اعتباری [مؤسسات بانکی تعاونی]، مؤسسات سرپرستی زمین و تعاونی‌های بازاریابی). در این خصوص آثار بسیاری به رشته تحریر درآمده است، مثلا درباره تعاونی‌های پلی‌وود توت‌وست پسفیک یا شرکت تعاونی موندراگون در منطقه باسک آسیانیا. موندراگون با ۸۰ شرکت در سرتاسر جهان بیش از ۱۳۰ هزار نفر عضو دارد؛ در این شرکت هر یک از اعضا یک سهم دارند و یک حق رای. این مجموعه بسیار موفق اکنون دارای یک مؤسسه اعتباری و یک کالج فنی است که جملگی در قالب فدراسیونی گرد آمده‌اند (نگاه کنید به دیویدسون (۲۰۱۱)، سیبل ۱۹۸۰ و بنلو ۱۹۹۲).

تا رصد کرده‌اند و اداره آن را به دست گرفته‌اند (فلانردز، ۲۰۱۳).

شاید بزرگ‌ترین نمونه خودگردانی کارگران در مقیاس کلان طی انقلاب اسپانیا بین سال‌های ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹ شکل گرفت. مالک این کسب‌وکارها یک اجتماع باشد. این همان برنامه صریح دال (۱۹۸۵) و شاویکارت (۲۰۰۳) است. دیویدسون اشاره می‌کند به «یک دوره بلندمدت مابعدانقلاب که طی آن شرکت‌های اقتصادی به نحو خودمختار مشغول پیش‌بردن کسب‌وکار خود در یک اقتصاد بازارمحور هستند» (۲۰۱۱، ص ۸۵). ریچارد ولف هم می‌نویسد «بدین‌ترتیب کسب‌وکارهای سرمایه‌دارانه دگرگون می‌شوند و به فلاک کسب‌وکارهای خودگردان درمی‌آیند». آدم احساس می‌کند که ولف از نوعی نظام بازار حمایت می‌کند، عمدتا به این دلیل که از کسب‌وکارهای خودگردان کارگری انتظار دارد در سایه بازارهای سرمایه‌داری رشد کنند و بیالند. با وجود این، ولف مدعی است که از ماهیت بهترین نظام ممکن برای ادغام کسب‌وکارهای دموکراتیک چیزی نمی‌داند. چنین کسب‌وکارهایی «می‌توانند با برنامه‌ریزی یا بازار یا ترکیبی از این دو بزقرار باشند». (ص۱۴۳)

نوعی جمع‌گرایی بسازار چندین دهه در یوگوسلاوی وجود داشت. این جریان به عوان یک برنامه سعی که به جوزف پرودون برمی‌گردد، یعنی اولین کسی که خود را «آنارشیست» خواند. این جریان با واژگون کردن «آنارشیست فدرال» نیز همخوان است (ولی با «آنارشیست‌های هوادار سرمایه‌داری یا آنارکو-کاپیتالیست» که اسم‌شان بی‌مسامحت و هوادار مدیریت دموکراتیک کسب‌وکارها نیست اصلا همخوانی ندارد). برخی سوسیال‌دموکرات‌های امروزی یا به‌اصطلاح «سوسیالیست‌های دموکراتیک» هم همین ایده را پیشنهاد کردند. (رزولت و بلکین، ۱۹۹۴)

«سوسیالیسم بازار» در اصل صورت مدافعان برنامه‌ریزی مرکزی بود. اینها عدتی بودند اقتصادهایی که از مرکز برنامه‌ریزی می‌شوند می‌توانند بازارها را با سازوکار واگذاری و قیمتی آنها شبه‌سازی کنند. اقتصادهای مرکزی هنگامی می‌توانند چنان عمل کنند که کوپی از چوب جابازار هستند (لانگ و نیلسن، ۱۹۶۴) و در واقع یعنی اذعان به اینکه چنین اقتصادهایی چیزی نیستند جز سرمایه‌داری دولتی. چیزی که در اینجا از آن بحث می‌شود نسبتا متفاوت است. می‌توان آن را «سوسیالیسم بازارنامترک» خواند. کسب‌وکارهای خودگردان کارگری، تعاونی‌های مصرف‌کنندگان، فروشگاه‌ها و کسب‌وکارهای بسیار کوچک، مزارع خانوادگی و بنیاد آنها در بازار وقت خواهد کرد.

این سوسیالیسم از سوسیالیسم مورد نظر جریان غالب جنبش سوسیالیست در تاریخ نیست. این رویاب از سوسیالیسم را «سرمایه‌داری اجتماعی» خوانده‌اند. (مورهوس، ۱۹۹۷) تقریبا با همان توجیه‌ها که تاریخ نگه کنیم می‌بینیم که اغلب سوسیالیست‌ها بازار (ویل، مبادله کالا و قانون ارزش) را در اهداف خود وارد نکردند. در اغلب موارد آن را تحمیه سرمایه‌داری در جامعه پس از انقلاب می‌دانستند. از نظر آنها وقتی کمیابی معاوب زندگی موجود برطرف شود، بازار (مبادله کالا) از میان خواهد رفت و جای آن را به برنامه‌ریزی آگاهانه خواهد گرفت. بااین‌حال این الگو همان «سرمایه‌داری» هم نیست. در چنین وضعی خبری از دو طبقه سرمایه‌داران و کارگران نخواهد بود (اگرچه می‌شود رهافتی دیگر که به نحو گسترده در میان مدافعان کسب‌وکارهای خودگردان کارگری هواخواه دارد، مدافع رقابت کسب‌وکارهای دموکراتیک در بازار است (گو اینکه ممکن است مالک این کسب‌وکارها یک اجتماع باشد). این همان برنامه صریح دال (۱۹۸۵) و شاویکارت (۲۰۰۳) است. دیویدسون اشاره می‌کند به «یک دوره بلندمدت مابعدانقلاب که طی آن شرکت‌های اقتصادی به نحو خودمختار مشغول پیش‌بردن کسب‌وکار خود در یک اقتصاد بازارمحور هستند» (۲۰۱۱، ص ۸۵). ریچارد ولف هم می‌نویسد «بدین‌ترتیب کسب‌وکارهای سرمایه‌دارانه دگرگون می‌شوند و به فلاک کسب‌وکارهای خودگردان درمی‌آیند». آدم احساس می‌کند که ولف از نوعی نظام بازار حمایت می‌کند، عمدتا به این دلیل که از کسب‌وکارهای خودگردان کارگری انتظار دارد در سایه بازارهای سرمایه‌داری رشد کنند و بیالند. با وجود این، ولف مدعی است که از ماهیت بهترین نظام ممکن برای ادغام کسب‌وکارهای دموکراتیک چیزی نمی‌داند. چنین کسب‌وکارهایی «می‌توانند با برنامه‌ریزی یا بازار یا ترکیبی از این دو برقرار باشند». (ص۱۴۳)

نوعی جمع‌گرایی بسازار چندین دهه در یوگوسلاوی وجود داشت. این جریان به عوان یک برنامه سعی که به جوزف پرودون برمی‌گردد، یعنی اولین کسی که خود را «آنارشیست» خواند. این جریان با واژگون کردن «آنارشیست فدرال» نیز همخوان است (ولی با «آنارشیست‌های هوادار سرمایه‌داری یا آنارکو-کاپیتالیست» که اسم‌شان بی‌مسامحت و هوادار مدیریت دموکراتیک کسب‌وکارها نیست اصلا همخوانی ندارد). برخی سوسیال‌دموکرات‌های امروزی یا به‌اصطلاح «سوسیالیست‌های دموکراتیک» هم همین ایده را پیشنهاد کردند. (رزولت و بلکین، ۱۹۹۴)

«سوسیالیسم بازار» در اصل صورت مدافعان برنامه‌ریزی مرکزی بود. اینها عدتی بودند اقتصادهایی که از مرکز برنامه‌ریزی می‌شوند می‌توانند بازارها را با سازوکار واگذاری و قیمتی آنها شبه‌سازی کنند. اقتصادهای مرکزی هنگامی می‌توانند چنان عمل کنند که کوپی از چوب جابازار هستند (لانگ و نیلسن ۱۹۶۴) و در واقع یعنی اذعان به اینکه چنین اقتصادهایی چیزی نیستند جز سرمایه‌داری دولتی. چیزی که در اینجا از آن بحث می‌شود نسبتا متفاوت است. می‌توان آن را «سوسیالیسم بازارنامترک» خواند. کسب‌وکارهای خودگردان کارگری، تعاونی‌های مصرف‌کنندگان، فروشگاه‌ها و کسب‌وکارهای بسیار کوچک، مزارع خانوادگی و بنیاد آنها در بازار وقت خواهد کرد.

این سوسیالیسم از سوسیالیسم مورد نظر جریان غالب جنبش سوسیالیست در تاریخ نیست. این رویاب از سوسیالیسم را «سرمایه‌داری اجتماعی» خوانده‌اند. (مورهوس، ۱۹۹۷) تقریبا با همان توجیه‌ها که تاریخ نگه کنیم می‌بینیم که اغلب سوسیالیست‌ها بازار (ویل، مبادله کالا و قانون ارزش) را در اهداف خود وارد نکردند. در اغلب موارد آن را تحمیه سرمایه‌داری در جامعه پس از انقلاب می‌دانستند. از نظر آنها وقتی کمیابی معاوب زندگی موجود برطرف شود، بازار (مبادله کالا) از میان خواهد رفت و جای آن را به برنامه‌ریزی آگاهانه خواهد گرفت. بااین‌حال این الگو همان «سرمایه‌داری» هم نیست. در چنین وضعی خبری از دو طبقه سرمایه‌داران و کارگران نخواهد بود (اگرچه می‌شود مختلف بینشهادی را می‌توان روی اینترنت رد و بدل کرد (همراه با برخی راهنمایی‌های کلی مجامع «تسهیل [ارتباط]»). در این الگو باید یک برنامه سراسری در سطح کشور تهیه کرد که کمویتش برای همه قابل‌قبول باشد. چنین چیزی یعنی یک برنامه اقتصادی نامتمرکز. همچنین نکته کشید به الگوی اندکی متفاوت «دموکراسی غیرانحصاری» که تاکیس فوتوپولوس پیشنهاد کرده است (۱۹۹۷).

الگوهای دیگری هم می‌توان در مناطق و کشورهای متفاوت پیشنهاد داد یا در عمل از کارد درآورد. باید در جریان عمل تصمیم گرفت که به چه نحو باید برنامه‌ریزی نامتمرکز و همکاری با برنامه‌ریزی فدراسیونی را در مقیاس ملی، قاره‌ای و جهانی هماهنگ کرد. و اینکه آیا در این وضع هیچ فایده‌ای بر فلان میزان بهره‌کیری از سازوکارهای بازار در درون برنامه‌ریزی سراسری مترتب است یا نه.

انقلاب یا اصلاح؟

دیویدسون (۲۰۱۱) در پاسخ به یک نظریه‌پرداز «سوسیالیسم بازار» یعنی شاویکارت (۲۰۰۳) درباره استراتژی‌های ممکن برای رسیدن به سوسیالیسم خودگردان بحث می‌کند. یکی از این استراتژی‌ها استراتژی اصلاح‌طلبی تدریجی تبلیغ جایگزین است. دیویدسون می‌نویسد «دموکراسی اقتصادی، از جمله بنگاه‌های اقتصادی آن... می‌تواند نیرویی بالنده باشد که نهایتا جای سرمایه‌داری را می‌گیرد» (دیویدسون، ۲۰۱۱، ۵۱). این جرح چیزی بیش از این اعداست که می‌گوید کسب‌وکارهای خودگردان کارگری باید به وجود آیند چون این سخخ کسب‌وکارها به ایجاد شاهدی و خدمات کمک می‌کنند و الگویی عیف هستند (ادعایی که ما در ادامه خواهیم آورد). بلکه نظر به این ادعای استراتژیک است که دامنه موفقیت کسب‌وکارهای تعاونی تحت مدیریت کارگران می‌تواند نظام کنش گسترده شود که بر اساس عطیه و سرمایه‌داری است.

این ایده از جمله در میان بسیاری از چه‌سا اکثر) آنارشیست‌ها مختلف مقبولیت دارد. ولی باید گفت که یک خیال واهی است. چنین دیدگاهی بر این واقعیت چشم می‌بوشد که طبقه شوراء نام سطوح دارد از درست مثل دولت در اختیار دارد. باید طبقه حاکم به مردم اجازه دهد که معدودی تعاونی متمدن و در راه این فکر جرئت و مبارزه می‌کنند. ولی اجازه نخواهد داد که صنایعی مثل صنعت فولاد، صنعت خودرو، صنعت نفت و بانک‌های بزرگ ایالات متحده به دست تعاونی‌ها بیفتد. اگر هم که به فرض محال تعاونی‌ها بتوانند آنقدر سرمایه‌دار اباشت کنند که این عوامل تقریبا انحصاری را تهدید به مصادره کنند، سرمایه‌داران اعتدار دولتی و بانکی را مطلی خواهند کرد، استفاده از حمل‌ونقل و ارتباطات را برای تعاونی‌ها ممنوع خواهد کرد، و قوانینی علیه گردانندگان تعاونی‌ها به تصویب خواهد رساند. و البته داده‌ای و پلیس هم این قوانین را به اجرا در خواهد آورد.

یک استراتژی پیشنهادشده دیگر این است که آنها معمولا در ایالات متحده در سطح ملی در قالب نظام‌های کارگاهی و شوراهای مصرف‌کنندگان (یا محله) سازمان‌دهی شود (الیور، ۲۰۰۳؛ هاهل، ۲۰۰۵). شوراهای مصرف‌کنندگان (روی اینترنت) اجازه می‌دهند یا نیاز دارند بیش می‌کنند. شوراهای کارگاهی با رابطه می‌توانند تولید کنند و آنچه برای این کار نیاز دارند بسامع می‌کنند. بسامع به این موضع یعنی طرح حدس زد که این طبقات در این شرایط از نو سر بر خواهند آورد). چنین جامعه‌ای بیشتر شبیه جامعه «تولید و مبادله کالایی ساده» (Simple commodity production) خواهد بود، هنوز تحت فشار برای همه قابل‌قبول باشد. چنین چیزی یعنی یک برنامه اقتصادی نامتمرکز. همچنین نکته کشید به الگوی اندکی متفاوت «دموکراسی غیرانحصاری» که تاکیس فوتوپولوس پیشنهاد کرده است (۱۹۹۷).

در این شرایط دموکراسی اقتصادی حتی نسبت به الگوی اولی که گفتم هم محدودتر خواهد بود. الگویی که تلفیقی بود از خودگردانی و برنامه‌ریزی مرکزی. در این الگو هیچ نظارت دموکراتیکی بر کل اقتصاد وجود ندارد. اقتصادی که ممکن است با قوانین بازار بالا و پایین شود. کارگران درکپر در هر کسب‌وکار می‌توانند خودشان اختیار کنند که به «جوء اقتصادی چگونه واکنش نشان دهند. ولی کنترلی بر حرکات خود اقتصاد ندارند. در این شرایط باید نوعی دولت با اقتدار مرکزی وجود داشته باشد تا بازار را تنظیم کند (در همان حد محدودی که می‌تواند تنظیم شود).

در این وضع چرخه‌های کساری وجود خواهد داشت. از جمله رکودهای فراوری. برخی از کسب‌وکارهای خودگردان بهتر از بقیه کار خواهند کرد؛ برخی مناطق کار خوبا را بهتر به انجام می‌رسانند؛ در درون کسب‌وکارها نابرابری وجود خواهد داشت، همانطور که نسبت میان کسب‌وکارها نیز نابرابرانه خواهد بود؛ مالرا تولید، بیکاری، حوزه‌های فقر نسبی و همه‌چو ناخشنودی و نارضایتی. همه اینها در اقتصاد بازار خودگردان بوسوکلاوی تجربه شد. اساس جنگ‌های داخلی و ملی دیدبه یوگوسلاوی همان نابرابری‌های منطقه‌ای بود که پس از فروپاشی دیکتاتوری کمونیستی تیتو به ناگهان بروز کرد.

برخی دیگر از نظریه‌پردازان اقتصاد خودگردان به جست‌وجوی نظام اقتصادی متفاوتی برآمدند. نظامی که نه بازار باشد نه برنامه‌ریزی متمرکز. آنچه سوسیالیست‌های صنفی ۱۹۲۰ در ذهن داشتند از این سنخ بود. (کول، ۱۹۸۰؛ استرلار، ۱۹۹۷؛ پیتمن، ۱۹۷۰). برخی به یک نظام درختواره از رست مدل دولت در اختیار دارد. بااین‌حال، ۱۹۹۲؛ مورهوس، ۱۹۹۷). این گرایش ممکنی است بر فکر کسب‌وکارهای خودگردان محلی به ادغام کسب‌وکارهای مصرف‌کنندگان و اجتماعات خودگردان محلی هم باشد. اتکای کامل به دود بر مثال محله نه ممکن است نه مطلوب، ولی به هرحال تا آنجا که می‌شود می‌باید از نو خودمختاری محلی تاکید کرد. - در شهرهای کوچک، بخش‌ها، شهرها و منطقه‌ها. هر چه اجتماع محلی‌تر باشد، مردم راحت‌تر می‌توانند برای گردانیدن اقتصاد سراسری از اجتماع به نحو دموکراتیک برنامه‌ریزی کنند.

خالقان «بایرکو» (جمعاوزاهای حاصل تلفیق حروف ابتدایی عبارت «participatory economics» به معنای اقتصاد مشارکتی) این نوع تمرکززدایی را در می‌کنند. آنها قرص می‌خواهند که ایالات متحده در سطح ملی در قالب نظام‌های کارگاهی و شوراهای مصرف‌کنندگان (یا محله) سازمان‌دهی شود (الیور، ۲۰۰۳؛ هاهل، ۲۰۰۵). شوراهای مصرف‌کنندگان (روی اینترنت) اجازه می‌دهند یا نیاز دارند بیش می‌کنند. شوراهای کارگاهی با رابطه می‌توانند تولید کنند و آنچه برای این کار نیاز دارند بسامع می‌کنند. بسامع به این موضع یعنی طرح مجدد این استدلال که دولت ابزاری خنثی نیست، بلکه نهادی است نماینده طبقه سرمایه‌دار حاکم و نظام آن (سنتا آنارشیست‌های انقلابی و مارکسیست‌های چپ‌گرا بر این باور بوده‌اند). کافی است کافی بینداریم به شکست‌های تاریخی احزاب سوسیال‌دموکراتیک، ظهور فاشیسم اروپایی، ضد انقلاب در شیلی به سال ۱۹۷۳ (زمانی که دولتی چپ‌گرا برای طبقه سرمایه‌دار بسیار تهدیدکننده شد) و مانند اینها. اگر یک حزب مردمی که از دموکراسی اقتصادی دفاع می‌کند درپای سه دراختیارگرفتن دولت نزدیک شود، با همه‌چو ابزارهای قانونی و غیرقانونی آن را در هم خواهند شکست: داده‌ها‌ها اعتبار آن را انکار می‌کنند؛ سوءکله فاشیست‌های مزدور پیدا خواهد شد. خطر کودتای نظامی و الغای انتخابات به میان خواهد آمد و قس علیهذا.

شاید برخی بخواهند از هر دو رهافت دفاع کنند، چنان که ولف (۲۰۱۲) در پاسخ به یک نظریه‌پرداز «سوسیالیسم بازار» یعنی شاویکارت (۲۰۰۳) درباره استراتژی‌های ممکن برای رسیدن به سوسیالیسم خودگردان بحث می‌کند. یکی از این استراتژی‌ها استراتژی اصلاح‌طلبی تدریجی تبلیغ جایگزین است. دیویدسون می‌نویسد «دموکراسی اقتصادی، از جمله بنگاه‌های اقتصادی آن... می‌تواند نیرویی بالنده باشد که نهایتا جای سرمایه‌داری را می‌گیرد» (دیویدسون، ۲۰۱۱، ۵۱). این جرح چیزی بیش از این اعداست که می‌گوید کسب‌وکارهای خودگردان کارگری باید به وجود آیند چون این سخخ کسب‌وکارها به ایجاد شاهدی و خدمات کمک می‌کنند و الگویی عیف هستند (ادعایی که ما در ادامه خواهیم آورد). بلکه نظر به این ادعای استراتژیک است که دامنه موفقیت کسب‌وکارهای تعاونی تحت مدیریت کارگران می‌تواند نظام کنش گسترده شود که بر اساس عطیه و سرمایه‌داری است.

این ایده از جمله در میان بسیاری از چه‌سا اکثر) آنارشیست‌ها مختلف مقبولیت دارد. ولی باید گفت که یک خیال واهی است. چنین دیدگاهی بر این واقعیت چشم می‌بوشد که طبقه شوراء نام سطوح دارد از درست مثل دولت در اختیار دارد. باید طبقه حاکم به مردم اجازه دهد که معدودی تعاونی متمدن و در راه این فکر جرئت و مبارزه می‌کنند. ولی اجازه نخواهد داد که صنایعی مثل صنعت فولاد، صنعت خودرو، صنعت نفت و بانک‌های بزرگ ایالات متحده به دست تعاونی‌ها بیفتد. اگر هم که به فرض محال تعاونی‌ها بتوانند آنقدر سرمایه‌دار اباشت کنند که این عوامل تقریبا انحصاری را تهدید به مصادره کنند، سرمایه‌داران اعتدار دولتی و بانکی را مطلی خواهند کرد، استفاده از حمل‌ونقل و ارتباطات را برای ت